

بسم الله الرحمن الرحيم

من روسپای نیستم
نویسنده: حسن سالارمنش



نمایش نامه

من روسپای نیستم

نویسنده: حسن سالارمنش

پیشگفتار

برخی کارشناسان مسائل اقتصادشهری امار کودکان کار و بی سرپرست و دختران فراری ایران را بسیار بالا برآورد می کنند این رقم تنها برای شهر تهران ۲۰ هزار نفر تخمین زده شد. از سوی دیگر اغلب کودکان کار و خیابان هیچ گونه ثبت و هویتی ندارند با اقداماتی خیرخواهانه می توان این افراد را از گرفتاری در فصل سرما نجات داد. این افراد در روزهای سرد سال در معرض گرسنگی و بیماری و دیگر نارسایی ها هستند من به عنوان یک نویسنده از فعالان در سازمان های مردم نهاد و سازمان بهزیستی می خواهم جذب و ساماندهی این کودکان را پیگیری کنند این قشر به دلایل شرایط ناگواری که دارند مورد آزار و اذیت جنسی مورد قرار می گیرند. برخی از این قشر در جامعه دچار گرسنگی، سوءتغذیه، اعتیاد، ایدز، فحشا، و انواع بیماری های پوستی میشوند. این نمایش نامه سی و سومین نمایش نامه از حسن سالارمنش و اولین نمایش نامه غیرکمدی نویسنده هست که نویسنده سعی کرده به موضوع فقر و فحشا به عنوان یکی از اسباب های اصلی جامعه و سوء استفاده های که از کودکان کار و دختران خیابونی میشه بپردازد

ادم های نمایش :

۱. لیلا
۲. منصور
۳. سپیده
۴. امیرعلی

خلاصه نمایش نامه

لیلا یه دختر خیابونیه که از کودکی بی سرپرست بوده و تو این دنیا هم هیچکسو نداره بعد از این که میفهمه نامزدش سرورش که یک پسر پولداره بهش خیانت میکنه و با دوست صمیمی اش ریحانه از کشور خارج شده دیوونه میشه و سر به خیابون میزاره و زمانی که میفهمه از اون بارداره مشکلاتش بیشتر میشه دوست دیگرش سپیده همه که خودش یک دختر خیابونیه فریب دوست پسرش امیرعلی که خودشو تاجر عتیقجات معرفی میکنه میشه سپیده هم که از نقشه امیرعلی خبر نداره به بهانه کار سعی میکنه لیلا را هم باخود از کشور خارج کنه زیرا از نقشه امیرعلی که سعی داره اون را به یکی از کشورهای حوزه خلیج فارس برای تن فروشی بیره نداره در این میان سرکله شخصی به اسم منصورکه اونم یک کارتون خوابه و از کودکی داخل خیابون ها جنوب تهران زندگی میکنه پیدا میشه و ادامه داستان ...

صحنه اول) صحنه تاریک است تمام صحنه پر شده از برگ های خرده شده درختان صدای زوزه باد ، صدای رعد و برق و بارون و در قسمتی از صحن یک نیمکت چوبی خیس و مرطوب موسیقی ملایم شروع به نواختن میکنه و نور کمی همزمان روی صورت دختری که از شدت سرما کنار نیمکت چوبی درحالی که عروسکی در دست داره را روشن میکنه موسیقی صداش کم و کم تر میشه نور کم موضعی روی صورت
(لیلا)

لیلا- ساعت هفت عصر دستم رالبه جدول گذاشتم و عق زدم مانتوی سیاهم از خیسی توتتم زار میزد...خسته ام ، خسته ام از خودم از حالم خرابم خیلی درد دارم ساعت هشت شب چیزی برای بالا آوردن نداشتم از صبح تا الان به جز غصه هیچی واسه خوردن ندارم ، معده ام به شدت درد میکنه ، صدای بوق ماشین های ترافیک روی مغزمه ، همه جای تنم درد میکنه ساعت نه شب با قدم های لرزان خودمو به سمت پارک روبرو دانشگاه رسوندم ، خندیدم (چندبار میخنده) به همه دنیا خندیدم و یک سو میان خنده هام عق زدم برایم مهم نیست در آینده با چه چیزی ها برچسب میکنن دیگه برایم هیچ چیزی مهم نیست حس ماهی بیرون افتاده از آب را دارم که به اخر خط رسیده دیگه حوصله سروش راهم ندارم اونی که میگفت عاشقتم دیگه از دنیا بریدم تو این دنیا مزخرف هیچ کس نگذاشت حرف بزنم قلبم درده ، مغزم از اندیشه ها فوتورسیم بیزاره دیگه هیچی برایم مهم نیست نمیدونم چه بلایی به سرم آمده اصلا برای چی اینطور شدم منی که همه حسرت یه لحظه بودنم را داشتن ،دیگه اشکی هم واسه گریه کردن ندارم ، اخه مگه مرده ها هم گریه میکنن (با صدای بلند میخنده ودوباره بغض میکنه) اصلا سروش به درک ، ریحانه چطور اونی که از کودکی تو خیابون باهانش بزرگ شدم ، یعنی اونم لیاقت خواهری منو نداشت ... سکوت (صدای شرشر باران به مدت کم پخش میشه) تا کی باید زیر این شلاق های بیرحم باران بنشینم و به سنگ فرش های خیابون نگاه کنم و ادم هایی که یکی یکی از کنارم رد میشن ... یکی سیاه (صدای افکت ساعت ایستاده پخش میشه) ، یکی سفید.. (صدای افکت ساعت ایستاده) ، یکی کوتاه... (صدای افکت ساعت ایستاده) ، یکی دراز... (صدای افکت ساعت ایستاده) ، یکی خوب... (صدای افکت ساعت ایستاده) ، یکی زشت... (صدای افکت ساعت ایستاده) و یکی بد (صدای افکت ساده ایستاده قطع میشه)... وزمانی که به سرعت برای من میگذره کودکیم را از دست دادم حالا هم دارم جوونیمو از دست میدم ... اخه خدایا چقد واسه موندن سروش اصرار کردم ولی نشد حالا من باید تو سرمای اخرین شب پاییزی وسط این خیابون بشینم اشک بریزم ، لعنت به این شب یلدا ... لعنت به این شب طولانی امشب یکی از ناعادلانه ترین شب های ساله که اونم قرعه اش به نام من بدبخت افتاد

(گوشی موبایل لیلا چندبار زنگ میخوره)

لیلا- الو سپیده تویی ...

صدای سپیده - (پشت گوشی) الهی قربونت برم ، میدونم حالت بده ببین سروش خراب کرده توتقصیری نداری

لیلا - سپیده من از ریحانه خوشکل ترم مگه نه ...

صدای سپیده - اره عزیزم معلومه بهت گفتم که اون پسره لیاقتتو نداره

لیلا - سپیده قلبم درده ،تمام استخوانم درده

صدای سپیده - الهی قربونت برم کجایی ... الو کجایی لیلا

لیلا - کجا رو دارم برم وسط خیابون یک پارک کنار دروازه غار...خیلی سردمه سپیده

سپیده - لیلا گریه نکن ،واسه تو ادم ریخته تواین خیابون

لیلا - حالم بده قلبم درده بزار به حال خودم بمیرم ... (گوشی را قطع میکنه)

سپیده - الو الو ...قطع میشه

لیلا - (عروسک خودشو توبغل میگیره ودستشو روی چشم های عروسک میزاره)
میبینی عروسکم میبینی که خیلی تنهام من یه دختر خیابونیم که هیچ کسیو ندارم توهم
چشماتو برروی این دنیا بستی ،من که به غیر از تو کسی را ندارم توهم باهام قهری
یک ساله ام بود که مادرم منو زایید وفوت کرد پدرم هم سه سالم بود یه شبی واسه
پرکردن شکمم ازخونه خارج شد بعد ازاون روز ندیدمش حالا تو هم باهام قهری باهام
حرف بزن من نیاز شدید به یه همدم مهربون دارم کسی که درسکوت تمام موهایم را
نوازش کنه وبه حرف هایم گوش کنه خوابیدی عروسکم ازگشنگی خوابت برد ... خدایا
خودت بهم کمک کن خوابم بگیره ازگشنگی دارم میمیرم ...

(لیلا یه کم به خواب میره دوباره صدای رعدوبرق وشرشر بارون ...مردی تقریباً سی
ساله با چکمه های بارانی وجامه گشاد وارد میشه سرشو داخل سطح زیاله کنار
نیمکت چوبی پارک میکنه گویی دنبال غذا میگرده هنوز متوجه لیلا که کنار نیمکت
خوابیده نیست بعدازچندلحظه اورا میبینه ...)

منصور - پناه بر خدا ،حی خانم چی شده خانم باتو هستم

لیلا - (بیدارمیشه درحالی که ترسیده) سلام ...

منصور - این چه وضعیه دختر چرا تو خیابون خوابیدی

لیلا- تنهام خیلی سردمه

منصور - مگه جایی نداری بخوابی ،خانواده ای ،دوستی ،آشنایی تواین شهرنداری

لیلا- نه اقا من ازکودکی تو خیابون بزرگ شدم جاییوندارم برم

منصور - چی شده چرا چشمات اینقدر سرخن ...

لیلا - اقا من چه گناهی کردم که جزایم باید این باشه منی که تو زندگیم دل هیشکیو
نشکونده بودم

منصور- ای بابا مگه چی شده دختر جون به لبم کردی

لیلا- ببخشید اقا همسر شما هم بهتون خیانت کرده

منصور- (متعجب) نه من که اصلا زن ندارم بعدشم پول ندارم شکم خودمو سیرکنم
کی دخترشو به یه حروم زاده مثل من میده

لیلا- ولی سروش به من خیانت کرده (خنده عصبانی)

منصور - خدا لعنتشون کنه که دارن ازما کارتون خواب ها همه سو استفاده را میکنن

لیلا- اقا شما هم کارتون خوابین

(موسیقی ملایم پخش میشه ودر ادامه صداش کم ترمیشه)

منصور - اره بیست ساله که همه اش تو این خیابون ها میگردم تا شکمو سیرکنم
هیچ وقت پدرومادرموندیدم خودمم نمیدونم اصلا کی هستم نمیدونم مرده ام زنده ام
انگاری ما اصلا ادم نیستیم انگاری تویه کشور بیگانه داریم زندگی میکنیم این چندسال
هم مٹ سگ این ور واون میدویدم تابتونم شکمو سیرکنم گفتم اس کریم دستمونه
میگیره چندبارگفتم خدایا الان دیگه وقتش فرارسیده پس چرا کاری نمیکنی تمام سنگ
ریزهای زیرپایم درحال فروریختنن پس چرا یاریم نمیدی ولی باز مشکلات مثل طناب
افتادن دورگردنم ، موقع که کودک بودم یه امیدی تودلم زنده بود فکر کردم بزرگ
میشم ماشین خونه زن بچه ولی الان که بزرگ شدم ارزو میکنم فقط واسه یه شب
برگردم به دوران کودکیم دورانی که هیچ وقت محبت پدرومادرمو ندیدم همیشه ازخودم
وبختم خود متنفربودم ازلباس پوشیدنم هیچ وقت هم نشد شب عید لباس بگیرم
چندسال بعدبرائرفقرشدید دست به دزدی زدم که پنج سال ازبهترین سال های جوونیم
افتادم توزندون الانم که سر وضعمو میبینی همون برگردم زندون بهترازاین خیابونه
لیلا - (بغض میکنه) اقا میشه بیشترباهم حرف بزنی منم مثل خودت دیگه خسته ام
،تم داغه ،قلبم غبارگرفته انگشتمو ببین ازسرما یخ زده

منصور - (کت خودشو درمیاره بهش میده) بیا اینوپوش خواهر ،پاشو بریم خوب
نیست تنها یه دختر تواین هوا سرد اینجا بمونه

لیلا- کجا بریم ...

منصور - هیچی جایی هم نداریم که بریم ... حداقل بریم دنبال چندپلاستیک بگردیم
بندازیم روی خودمون امشبم که شب اول زمستونه بدترین کابوس ما کارتون خواب ها

...

لیلا - ولی من نمیتونم بلند شم

منصور - چرا خب

لیلا - (با حالت بغض) سروش فریبم داد بهم خیانت کرده ، امروز حالم بد شد کلی عرق زدم فهمیدم از اون باردارم ...

منصور- یا خدا....خیلی متاسفم خواهر ، غصه نخور ما بدبخت ها یادگرفتیم همیشه بگیریم حتما یه حکمتی بوده چکارکنیم اتفاقه ونمیشه تغییرش داد ، ما باید در برابر اتفاقات زندگی محکم باشیم هرچند هرگز دوست نداشتیم این حسو تجربه کنی ولی کاریه که شده من خیلی نگرانتم اما باید برم ...

لیلا - کجا میخوای بری

منصور - مگه ما کارتون خواب ها جایی هم داریم بریم برم ببینم داخل سطح شهر چیزی واسه خوردن پیدا میکنم من که خیلی گشمنه دوروزه هیچی نخوردم توهمین جا بمون من زود برمیزگردم ... (دست تکون میده ومیره)

لیلا - باشه توهم برو ... (تکه هایی ابتدایی از اهنگ بدون کلام اوج اسمان محمد اصفهانی پخش میشه همزمان صدای رعدوبرق وباران ... موسیقی کم کم قطع میشه)
خدایا میبینی دیگه هرکس حال روز ما را فهمید زود ولمون کرد ورفت ..دیگه به سرما هم هیچی حسی ندارم خدایا من چطوری باورکنم خودموکه با اون دختر شارلاتان مقایسه میکنم ازهرلحاظی ازش زیبا ترم ...

(درهمین لحظه سپیده با ارایشی کاملا غلیظ وارد میشه)

سپیده - تو اینجا ی دیوونه دوساعته داشتی این پارکو دنبالت میگشتم

لیلا - تویی سپیده

سپیده - این پسره سروشم یه غلطی کرده توچرا باهمه ما قهرکردی حدیث هم سراغتو میگرفت با تونم ها گل که لگد نمیکنم ، لیلا

لیلا - لیلا مرد ...

سپیده - چرا اینجوری میکنی قربونت برم من که میدونم دلت کوچیکه ...

لیلا- سپیده دست از سرم بردار من دیگه نه کاری به تو دارم نه به سروش ونه به اون دختر شارلاتان بزار به حال خودم بمیرم

سپیده - حالا که اسمون به زمین نرسیده مگه چی شده ...

لیلا- اه سپیده ولم کن تنهام بزار دوست دارم برم یه جایی خیلی دور که هیچکس نباشه فقط دادبزنم تا اسمون هم صداموبشنوه (صدای رعدوبرق واسمون پخش میشه) اخه اینم بختیه که من دارم

سپیده - عزیزم خودتو ناراحت نکن تازه اشم گوربابای سروش (یه تکه کاغذ درمیاره بایدبگیر)

لیلا - این چیه سپیده

سپیده - یه مربی رقصی واست پیدا کردم که از فردا بیاد باهات رقص کار کنه نگران نباش خودم همه هزینه اشو پرداخت میکنم

لیلا - (میخنده) سپیده شوخیت گرفته منو بایه بچه دوساله اشتباه گرفتی بعدشم من که استعدادی تورقص ندارم تازه اشم چجوری با این شکم برقصم

سپیده - (متعجب) چی توبارداری

لیلا- اره کاشکی هیچ وقت با سروش آشنا نمیشدم دلم خوش بود پولداره چه میدونستم اون دختره شارلاتان ریحانه گولش میده

سپیده - ولی تو که چیزی بهم نگفتی

لیلا - خودم نمیدونستم عصری خیلی حالم بدشدم یک ساعت فقط کنار جوی اب عق زدم ،خیلی گریه ام میاد سپیده مبینی که خدا هم صدامو نمیشنوه

سپیده - الهی قربونت برم منم از تو بدتر امروز با صاحب کارم بحثم شدگفت دیگه سرکار نیا ..

لیلا- اخه خدایا تا کی کاشکی دست یک بابا بالای سرمون بود دلم بابا میخواد سپیده ،تنها خاطره ای که از بابام یادم میاد چهارساله بود که یک عروسک که هنوز هم دارمش واسم آورد پیشونیمو بوسید وگفت نگران نباش دختر کوچولوم زود برمیگردم دیگه از اون روز تا الان هیچ وقت ندیدمش ونفهمیدم چی شد باهمین حرف های قلمبه سلمبه بابام این چندسال دلمو خوش کردم که پدرم میاد اما حالا که بیست سال میگذره ومن تنها بدون این که بابامو ببینم روی این سنگ فرش های بارون گرفته وتواین کوچه های عریض خلوت قدم میزنم تا اون بیاد ،به این فکر میکنم کی بابامو پیدا کنم سرمو بزارم رو سینه اش اخه اون تنهامردیه که با همه مردها فرق داره کاشکی همه مردها مرد بودن دنیا پرشده از مردهای نامرد هرروز به خودم میگویم من زیبا هستم من زیبا هستم ،ولی افسوس کاشکی این مغز معیوب شده ام میپذیرفت دیگر همه چیزپوچ شده حتی زیبایی

سپیده- الهی قربونت برم خودتو ناراحت نکن ،منم مثل تو قسم میخورم تا دم مرگ هم رفتم حتی گاهی نفس هام پایین میرفت وبالا نمیومد ،میدونم چه میکشی لیلا ولی قبول کن این سروش اون پسری نبود که بهش دل دادیازش متفرم از صداش ازنگاش بره وبرنگرده

لیلا - (عصبانی میشه) پاشو برو لعنتی تا این قیچی را نکردم توچشمت برو راحتم بگذارمن هنوز که هنوزه عاشق سروشم هنوزکه هنوزه بوی عطرتلخشو دوست دارم

سپیده - قسم میخورم تو یه دیوونه ای لیلا

لیلا- گفتم از جلوی چشم دورشو ،هم خودت وهم ریحانه دوتا دروغگوین

سپیده - باشه میرم امروز اعتراف میکنم که درتمام مراحل زندگیم تا این حد ازخودم بدم نمیومده ،هرچه سرت میاد حقه منو باش دلم واسه کی میسوزه

(سپیده ازصحنه خارج میشه)

لیلا - (ازجاش پامیشه) صبرکن سپیده کارت دارم ..خریت کردم ..اشتباه کردم صبرکن ..

(سپیده بدون توجه به حرف های لیلا ازصحنه خارج میشه ولیلا دوباره به کنار نمیکت چوبی میره عروسک خودشو برمیداره وباهاش حرف میزنه)

لیلا-میبینی عروسکم اینم رفیق دوران کودکیم منو توبدترین شرایط فراموشم کرد ورفت توخودت ناراحت نکن رفیق به سلامتی رفیق که چهار حرفه ولی اگر رفیقتو فراموش کنی خیلی حرفه سپیده از اولشم با ریحانه دستشون تویه کاسه بود خیلی گشتم شده معده ام ازگشنگی داره میسوزه معلوم نیست این پسره هم کجارت دلم خوش بود یکی مثل خودم پیدا کردم میره یه مشت اشغال میاره میخورم اینم تا منو با این بچه بی صحاب دید رفت وپشت سرشوهم نگاه کرد خدایا هیشکیو ندارم خودت به دادم برسم تموم اشکام خشک شدن سوزش عمیقی سینه ام را میسوزنه همه تصویرهای عالم تو چشم دارن محومیشن صدای شکم گرسنه ام داره اذیتم میکنه (صدای زوزه باد پخش میشه) سرمات داره به صورتم سیلی میزنه کاشکی واسه همیشه خوابم ببره

(لیلا ازشدت گرسنگی یه کم خوابش میبره بعد ازپخش شدن موسیقی سوزناک سپیده بایه پسری تقریبا بلندوجذاب وشیک پوش وارد میشه)

لیلا- (درحالی که به سختی چشماشوباز میکنه وسرفه میکنه) تویی سپیده بازکه اومدی

سپیده - (دروغ میگه) دلم نیومد تنهات بزارم

امیرعلی - سلام

لیلا- سلام

سپیده - معرفی میکنم نامزدم امیرعلی

لیلا- (لب هایش را روی هم فشارمیده) ولی تو نگفته بودی سپیده

سپیده - (یه خنده نازمیکنه) میخواستم سوپرایزبشی ...امیر اینم دوستم لیلا که درموردش باهات حرف زدم

امیرعلی - خوشبختم لیلا خانم

لیلا- خیلی هم خوب خوشبخت بشین

سپیده - لیلا تو که نمیخوای تاصبح همه اش تو این خیابون بمونی

لیلا- چکارکنم مگه جای دیگه ای هم دارم که برم از دوسا لگی تو این خیابون بزرگ شدم

امیرعلی - لیلا خانم شما میتونید بیای پیش ما زندگی کنید

لیلا- ممنون شما لطف دارین ،ولی من خودم شوهردارم بچه دارم ...

سپیده - کدوم شوهر ،کدوم بچه ...لیلا خرنشوچرا نمیخوای بفهمی سروش با ریحانه ازدواج کرده الانم ماه عسلشون رفتن ترکیه اون اگر بهت علاقه داشت ولت نمیکرد

(موسیقی سوزناک باصدا کم پخش میشه)

لیلا- (گریه میکنه با بغض) اره من یه دیوونم ،یه دیونه کارتین خواب چرا دست از سرم برنمیدارین ولم کنید قلبم داره تیرمیکشه من یه زن شوهردارم ،من روسپی نیستم عید امسال بود که خونمو با سروش چیدم (می خنده) حتی ظرف خورشتی که روفرش ریختم گفت نگران نباش میدمش قالیشویی اون خیلی مهربون بود باورم نمیشه اون منو ترک کرده...

سپیده - لیلا تو یه دیوونه ای سروش دوماهه ازکشورخارج شده اون دیگه برنمیگرده چرا خودتو و منو ازارمیدی

امیرعلی - لیلا خانم سپیده راست میگه بعدشم خوب نیست تواین خیابون تنها بمونی میبینی که هوا هم مساعدنیست

سپیده -لیلا پاشو خرنشو

امیرعلی - اینجا هم که ماشینی رد نمیشه حداقل قسمتی از راه رو پیاده بریم تا برسیم به کافه باران اونجا بیشتر حرف میزنیم

لیلا - کافه باران ! یادم اومد اولین باری که با سروش آشناشدم روی همین نیمکت چوبی پارک نشستیم بعدبهاهم رفتیم کافه باران یه دختر بچه ای رادیدم دستش مامانشو میکشید که واسش شکلات تلخ بخره مادرشم عصبانی میگفت باشه دخترم واست میخرم وبا حرف هایی دلشو خوش میکرد دختر بچه هرکاری کرد مادرش واسش شکلات نخرید تا این سروش دست توجیبش کرد ودوتا شکلات تلخ بهش داداون دختر بچه اروم گرفت سروش خیلی مهربون بود شکلاتاشم هم خیلی تلخ بودن مثل زندگی من تلخ ازهمون روز اول اشنایی مزه تلخی راجشید

امیرعلی - (یواشکی صحبت میکنه) چکار کنیم سپیده ، این پاک دیوونه هست سپیده - صبرکن من درستش میکنم ، لیلا عزیزم امشب بریم خونه یکی ازدوستان مهمونیه

لیلا- خب

امیرعلی - خب نداره میرم تا صبح اونجایم ماهم دعوتیم ... یعنی من وتو سپیده سپیده - راست میگه لیلا جونم پاشو دوست خوبم من که به جزتو رفیقی ندارم ، الانم دلم نیومد وسط این خیابون تنهات بزارم

امیرعلی - اره راست میگه میریم اونجا تا صبح صفا میکنم

لیلا- من حوصله چنین مراسماتیو ندارم شما برین

سپیده - غرغرنداریم دیگه لیلا پاشو بریم بعدشم تو گشتنت نیست الان ساعت یازده هست میریم اول شام بخور یه ساعت بخواب یه دوشی بگیر ارایش هم که نیازی نداره اصلا نمیخواد چیزی بزنی همینجوری ساده میریم تازشم خیلی شیکه ...

لیلا- شما اگر میخوای برین من روم نمیشه بیام

امیرعلی - ای بابا این که دیگه رو نمیخواد واسه چی

لیلا - واسه این که من یک زن شوهر دارم نمیتونم به شوهرم خیانت کنم

امیرعلی - (می خنده) ای بابا این دخترها هم چقد ساده هستن ... بیا بریم سپیده تو هم با این دوستت

سپیده - امیرعلی عزیزم چند لحظه صبر کن الان میریم

لیلا - سپیده شما برین نمیخواد تو این سرما خودتونو واسه من علاف کنید کسی حال منو نمیفهمه ...

سپیده - منو ببخش لیلا امیرعلی پسر بدی نیست اون خیلی بامحبتته

لیلا - محبت هرچه من میکشم از این محبته کاشکی میشد یک لیوان نفت خورد و ریشه محبت را کشت ، بیخود نیست که میگن محبت یا به عشق تبدیل میشه یا به نفرت پس تکلیف محبت من که مرده چه می شود خودم نمیدونم کدوم طرفیم سپیده ، کاشکی به جای این همه عمل های زیبایی یه عملی هم بود تابتونستیم قسمتی از مغز که خاطرات را ضبط میکنه جراحی کنیم و بیرون بندازیم اون وقت همه خاطراتمو جز خاطرات کودکیم خاک میکردم من نمیتونم سپیده چشم هامو که چفت چفت میکنم باز تصویر صورت سروش رامینم باهمان لبخند همیشگیش چشم های مشکی و کشیده اش (می خنده) اخره اش که موهاشو تراشیده بود ..

امیر علی - اه بس کنید سرمون رفت سپیده یه کلام میای بریم یا من تنها برم فرودگاه لیلا- (متعجب) فرودگاه !

سپیده - اره عزیزم منو امیر علی تصمیم گرفتیم بریم دبی زندگی کنیم اخه امیر توکار عتیقه جاته بیا نگاه اینم پاسپورت هامو الان هم که دوباره برگشتم اومدم دنبال تو چون زیاد تعریف تو دادم امیر علی راضی شد تو هم بیا ...

امیر علی - سپیده چی شد میای یا من برم ..

سپیده - اه .. صبر کن عزیزم دودقیقه دیگه میریم

لیلا - سپیده واقعا تومیخوای بری امارات تو این چندسال تو این کشور کم سختی کشیدیم تو خیابون ها خوابیدیم واسه شکمو همه کارو کردیم تو کشور خودمون هیشکیونداریم اون جا کیو داریم کمکون کنه ...

سپیده - ولی لیلا ما یه مرد همراهمونویکی که میتونه مثل کوه پشتمون باشی اونجا ما غریب نیستیم امیر علی هم هست

لیلا- اصلا توچند وقته این پسرو میشناسی

سپیده - همه اش یه هفته هست

لیلا- تابه حال فکر کردم از خودم احمق تر نیست ، حالا تو بایه پسری که همه اش یه هفته باهش آشنا شدی ، چه جوری اعتماد میکنی بری توکشور خارج

سپیده - ولی امیر علی مرده ، مثل سروش نامرد نیست که توراتنها گذاشته من با امیر علی میرم

لیلا - (تف میکنه) این اسمش مرده ... اسم خودشو گذاشته مرده اون وقت دخترهای هموطنشو گول میده میبره اون وراب ...

منصور- (به سختی حرف میزنه) اره مامورها رفتم داخل سطل زباله ها هیچی واسه خوردن پیدا نکردم چون بهت قول دادم شام واست بیارم رفتم داخل یه مغازه دزدی کنم مامورها افتادن دنبالم مجبور شدم سوار این موتوربشم بزنم به چاک ...

لیلا- (متعجب) یعنی تو واسه شکم من رفتی دزدی

منصور- شرمنده اتم ابجی چکار میتونستم بکنم من خودم زیادی گرسنگی کشیدم دوست نداشتم اولین ملاقاتمون اشغال بزارم جلوت

لیلا - (باحالت بغض) خدایا تودیگه کی هستی چرا منو اینجوری آزمایش میکنی خودت میبینی یه پسر فقیر وکارتون خواب برای سیرکردن شکم همنوعش همه کاره میکنه اونوقت من سه سه ساعته زیر این بارون دارم واسه اون سروش نامرد گریه میکنم

منصور- خواهر شرمنده منو ببخش امشب نتونستم روقولم بمونم

لیلا - اشکالی نداره داداش ما فقیرها همیشه باشکم گرسنه میخوابیدیم امشب هم روش نگفتی سمت چیه

منصور- خودم نمیدونم هرکس یه اسم صدام میکنه شما منصورصدام کنید

لیلا- تو همیشه تواین پارک میای

منصور- اره ازشش سالگی توخیابون کارمیکردم ماشین میشستم بعضی اوقات هم گل های باغچه پارک را میچیدم وبه زور به مردم میفروختم این چندسال فقط تونستم شکمو سیرکنم خیلی شب ها تا اخرشب کار میکردم ولی هیچ وقت تو این شهرلعنتی نتونستم راحت زندگی کنم به هرکس میگفتم درکم نمیکرد انگاری همه ادم ها مغزشون فلج شده بود ...

لیلا- خدایا امشب من چه دیدم وچه کردم ،انگاری همین دیروز بود متولدشدم چه قد زود گذشت هرچه به ثانیه شمارهای تنبل ساعت نگاه میکنم نمیتونم باورکنم من همون لیلا سه سه ساله ام که بیست سال قبل پدرم تنها مرد زندگیم منو تنها گذاشت ورفت وامروز خدا یه مردی که برای سیرکردن شکم از جون خودش گذشت رافرستاد

منصور- خودتو ناراحت نکن لیلا خودتم میدونی این زندگی جایی واسه ما فقیرها نداره ما متولد شدیم که این استادیوم ها خالی نباشن ما هم تواین دنیا هم تواون دنیا توجهنیم میدونی ازوقتی تصمیم گرفتم دیگه نبینم اما خیلی ازچیزها را دیدم فقط یه چیزو ندیدم نون حلال ،همه نوع نونی دیدم نون بربری نون لوانش نون تافتون ولی هیچ وقت نون حلال ندیدم خدایا ما کارتون خواب ها شکایتمونو پیش کی ببریم میبینی من شاکیم اس کریم الان کو رحمانت ؟کورحیمت ؟ میبینی که بنده هات هیچکدوم

مهربان و بخشنده نیستن نمیخوام بگم خیلی ادم خوبیم چون حرف های خوب هیچ وقت مال ادم ها خوب نیستن و نبودن خیلی دوست دارم این خونه راترک کنم

لیلا- (متعجب) کدوم خونه !

منصور- خیابون دیگه ، که میشه بگن از این خونه ازادین

لیلا - (میخنده) دیوونه بعدش کجا بریم

منصور- چه میدونم هر جا که بریم فقط بتونیم فریاد بکشیم

لیلا- ای بابا تو خیابون هم میشه فریاد بکشیم

منصور- کی گفته میخوای الان من دادبزنم بگم من کارتون خوابم اعتراض دارم میبینی صدتا میریزن روم و کتکم میزنن

لیلا- منصور توهم فکر میکنی من روسپی ام

منصور- نه من بهت اعتماد دارم خواهر مطمئن باش اگر شرایط اینجوری نبود هیچ وقت گول یه پسر پول دارو نمیخوردی

لیلا- کاشکی تو این دنیا یه داداش داشتم که حداقل فقط شب عیدو بهم تبریک بگه

منصور- توتنها نیستی لیلا منصور اومد که واسه همیشه بمونه

لیلا- ولی من ...

منصور- چی میخوای بگی بارداری .. اشکالی نداره مگه من از روز اول پدرومادرمو دیدم بزار این پسره متولد بشه خودمون بزرگش میکنیم

لیلا- (سرشوبه نشانه شرمساری پایین میگیره) ولی تو که شغلی نداری منصور

منصور- اشکالی نداره صبر میکنیم خدا بزرگه میگردیم یه کار پیدا میکنیم حداقل شکم خودمونو سیر میکنیم

لیلا- ولی ..

منصور- ولی چی میخوای بگی هنوز شوهر داری اینجوری هم اخم نکن خیلی زشت میشی بیا بگیر این گلو

لیلا - (میخنده) دیوونه این گلو از کجا چیدی

منصور - از توباغچه پارک چیدمش نگهبان پارک هم هر چه افتاد دنبالم بگیرم نتونست .. اه اه .. احساس میکنم بدنم داره سرد میشه

لیلا - (گریه میکنه) تو تیرخوردی منصور

منصور - اره موقعی که سوارموتور بودم مامورها بهم تیراندازی کردن

لیلا - پاشو تابیرمت بیمارستان

منصور - نه لیلا من نمیتونم راه بیام

لیلا - (به طرف جلو تماشگرها میاد اهای کمک اهای یکی بیاد کمک هیچ کس صدای لیلا را نمیشنوه دوباره به سمت منصور موسیقی سوزناک پخش میشه)

لیلا - منصور پاشو تونباید بمیری منصور صدامو میشنوی

منصور - (به سختی حرف میزنه) لیلا این عروسکو ازمن یادگاری داشته باش تو سطح اشغالی دیدمش چیزی نداشتم باخودم بیارم شرمنده اتم که امشب باشکم گرسنه میخوابی ... (منصور روی زمین میفته ومیمیره)

لیلا - (باصدای بلند) نه منصوره تونباید بمیری ...پاشو مرد من خدایا من باورم همیشه دارم خواب میبینم تا کی میخوای منو آزمایش کنی دیگه از هرچه امتحانته خسته شدم خودت میبینی بست ساله دارم زجر میکشدم چرا منو اینقد ادیت میکنی بیست سال پیش هم پدرم تنهامرد زندگیم یه عروسکی بهم داده گفت دخترم بگیراین عروسکوتا من برم غذا واست بیارم نگران نباش حالا باز بعدازبیست سال که دوباره یه مرد زندگی پیدا کردم اونم بهم عروسک داد ورفت (صدای ضبط شده منصور سه بار پخش میشه شرمنده اتم که امشب باشکم با شکم گرسنه میخوابی)....خدایا منو فردا بیدار نکن خیلی خسته ام ... (لیلا به خواب عمیقی فرو میره) .. درادامه صدای زوزه باد صدای غرش ابرها وصدای شروشر باراننورمیرود ...

(بعداز چند لحظه صدای یک نفر دومرتبه میگه روزنامه روزنامه سارق فراری دیشب توسط ماموران نیروی انتظامی به هلاکت رسیدصدای یک نفر دیگه دومرتبه میگه روزنامه روزنامه جسد یک دختر فراری دیشب بر اثر سرما وگرسنگی کنار پارک چیتگر پیدا شده)

پایان (تابستان ۱۳۹۷)

نویسنده حسن سالارمنش

(تقدیم به همه کسانی که قلبی پاک ومهربان دارن وتقدیم به مهربان ترین دختر سینما ایران بهنوش بختیاری)

هرگونه کپی برداری واجرا منوط به اجازه کتبی نویسنده هست وبا متخلفین طبق ایین نامه وزارت فرهنگ ارشاد برخورد خواهد شد .

ایمیل: Hassan.salarmanesh@yahoo.com

شماره تماس ۰۹۱۷۵۰۴۹۵۸۲